

جلوه‌های تضاد فکری و زبانی در قطعات ابن‌یمین فریومدی

اسماعیل صادقی* امین بنی‌طالبی**

دانشگاه شهرکرد

چکیده

یکی از شاعرانی که در زمینه‌ی قطعه‌سرایی و به‌ویژه قطعات اخلاقی و اندرزی در ادب فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد، ابن‌یمین فریومدی است. از ویژگی‌های برجسته‌ی این شاعر دهقان، تضاد در نگرش و نگارش است. با نگاهی ژرف‌اندیشانه به قطعات او می‌توان در بسیاری از آن‌ها به تعارض در جهان‌بینی شاعر پی‌برد که به‌صورت آشکارا از طریق صنعت تضاد در سراسر قطعاتش گسترش یافته است. او از این صنعت به فراخور موضوع و هدف برای زیبایی‌آفرینی و بیان مضامین مزبور استفاده می‌کند. در این نوشتار، پرسش اصلی این است که ابن‌یمین به چه میزان و به چه علت از تضاد در اندیشه و گفتار خود استفاده کرده است و چه ارتباطی میان تضاداندیشی و تضادگویی او وجود دارد؟ نتایج بررسی نشان می‌دهد که شاعر در این رویکرد، بسیار تحت تأثیر عدم ثبات شخصیتی و اعتقادی، به‌ویژه در موقعیت زمانی و مکانی خود بوده است؛ زیرا از لحاظ زمانی، عصر شاعر، دوران سراسر آشوب در تاریخ ایران محسوب می‌شده و از لحاظ مکانی، محل زندگی شاعر از ولایت‌های پرآشوب بوده است؛ در نتیجه‌ی این آشفتگی‌های درونی و بیرونی، کلام شاعر نیز دچار درهم‌ریختگی و آشفتگی می‌گردد که به‌خصوص در گستره‌ی جهان‌بینی او، از جمله برخورد با دنیا، جبرگرایی و تقدیرگرایی، سخنوری و شعردانی، می‌گساری، مدحیات، نکوهش و بدگویی بازتاب یافته است و سبب شده که صنعت تضاد، پربسامدترین شگرد ادبی شاعر به شمارآید. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی است و نتایج با استفاده از تحلیل بیت‌ها و بسامدگیری، به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و سندکاوی حاصل شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: تضادنگری، تضادگویی، شرایط سیاسی-اجتماعی، اسم، قطعه،

ابن‌یمین فریومدی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی sadeghiesma@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی aminbanitalebi@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

۱. مقدمه

امیرفخرالدین محمودابن‌امیر یمین‌الدین طغرایی مستوفی فریومدی مشهور و متخلص به ابن‌یمین از شعرای خوش‌طبع قرن هشتم است (تولد اواخر قرن هفت - وفات ۷۶۹ ه.ق). غالب تذکره‌نویسان و محققان، طبع شعر و فضایل اخلاقی او را ستوده‌اند؛ از جمله فتح‌الله مجتبایی، ابن‌یمین را به فضیلتی چون «قناعت و پرهیز از طمع و زیاده‌طلبی، صیانت نفس از ذلت و خواری، دعوت به کار و کوشش، انتقاد از نامردمی و دون‌طبعی و قدرناشناسی» منسوب می‌داند. (رک. مجتبایی، ۱۳۶۷، ج ۵: ۱۴۶) با ژرف‌نگری و بسامدگیری در قطعات شاعر، ضمن تأیید گفته‌های تذکره‌نویسان و محققان، در مواردی «نظرهای ابن‌یمین چندان ناروشن و تغییرپذیر است که خلاف‌گوی می‌نماید.» (ریپکا، ۱۳۸۳: ۴۷۰) و کلامش سرشتی ضد و نقیض پیدا می‌کند؛ چراکه او در برزخی از تسلیم و عصیان به‌سر می‌برد؛ تسلیم در برابر قضاو‌قدر و سرنوشت الهی و عصیان علیه جامعه‌ی پر از ابتذال و فساد. از طرف دیگر، از لحاظ شخصیتی نیز در برزخی از بردباری و تهور به‌سر می‌برد: بردباری در برابر سختی‌های زندگی و تهور و عصیان در برابر نقص‌های جامعه. در واقع، «تناقض‌گویی و تضادگونگی وجودی» از دیدگاه‌های مسلط قطعات ابن‌یمین به‌شمار می‌رود که خاستگاه‌های مرکزی آن، از یک‌سو وابسته به بی‌ثباتی درونی و اعتقادی شاعر است: «این تناقض‌گویی‌ها حاکی از تزلزل درونی و عدم‌ثبات شخصیت فکری و اعتقادی و عدم‌انسجام روحی و روانی شاعران در مراحل مختلف زندگی است» (طغیان، ۱۳۸۵: ۱۱۸) و از سوی دیگر و مهم‌تر از سایر عوامل، وابسته به اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی عصر اوست؛ چراکه «این سخنور نامدار در یکی از آشفته‌ترین دوره‌های تاریخی ایران قرار داشت و شاید محل زندگی او از ولایت‌های دیگر این سرزمین پرآشوب‌تر بوده است.» (خانلری، ۱۳۴۷: ۳) در واقع، با حمله‌ی مغولان در سال ۶۱۶ ه.ق. و حکومت صدویست ساله‌ی آنان بر سرزمین ایران، صدها ده و شهر آباد و بسیاری از مراکز علم و ادب در خراسان و ری و اصفهان نابود گردید و هزاران مردم بی‌گناه از جمله علما و شعرای بزرگ یا به قتل رسیدند یا از محل سکونت خود متواری شدند. چون دور آن‌ها به پایان رسید، آشوب و کشتارها به شکل‌های دیگر ادامه یافت. در چنین وضعیتی، هر روز آسمان ایران رنگی می‌نمود و هر شب آبدستن محنتی می‌شد. ابن‌یمین از معدود

شاعرانی است که در مرکز چنین حوادثی به ظهور رسیده و این اوضاع پرتلهاب و متغیر زمانه را در مشاعره‌ای که با پدرش داشته، این‌گونه ترسیم کرده است:

دارم ز جفای فلک آینه‌گون پرآه دلی که سنگ ازو گردد خون
روزی به هزار غم به شب می‌آرم تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون
(ابن‌یمین، بی‌تا: ۶۹۶)

بنابراین، از زاویه‌ی عوامل بیرونی، وجود دو جریان سیاسی حاکم بر جامعه سبب برهم‌زدن توازن مرامی و فکری شاعر شده است: یکی، بقایای ایلخانان امثال طغاتیمور و توکال قتلغ و ساتلمش‌بیک بود که به‌خاطر شیوه‌ی بدوی حکومتی آن‌ها، هنجارهای حکیمانه و اخلاقی مورد توجه‌شان نبود؛ دوم، کلوها و پهلوانانی که هرچند نامشان با نام سربداران پیوند یافته بود، باز هم با توجه به خاستگاه اجتماعی‌شان با اصول اخلاقی مبتنی بر حکمت و نظایر آن به‌طور جدی میانه‌ای نداشتند، اگرچه به‌طور سنتی و تجربی به برخی اصول اخلاقی پایبند بودند. «عجیب این‌که همین ارتباط ضعیف با تفکر اصیل شیعه و عدم‌آشنایی با سرچشمه‌های آن به دیوان ابن‌یمین هم سرایت کرده است؛ درحالی‌که ما کوچک‌ترین تردیدی را در شیعه‌بودن او نداریم.» (نصرتی، ۱۳۸۰: ۸۸) پس به‌تبع تغییرات متعدد محیطی، قطعات شاعر نیز که الهام‌گرفته از چنین شرایطی است، سرشتی متغیر و متضاد پیدا کرده است که بازتاب آن را می‌توان در بسامد بالای واژگان و مفاهیم متضاد، کاربرد تصاویر متناقض‌نما، صنعت مقابله، هجویه‌ها، انتقادهای ... مشاهده کرد. در این پژوهش تضاد در نگرش و نگارش قطعات ابن‌یمین بررسی می‌شود.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

در زمینه‌ی بررسی اشعار ابن‌یمین، مجموعه مقالاتی با نام مجموعه مقالات کنگره‌ی بزرگداشت ابن‌یمین فریومدی در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است. در زمینه‌ی بررسی تضاد در آثار گوناگون نیز، مقالاتی نظیر «شگردهای خاص سعدی در دو صنعت بدیعی تضاد و متناقض‌نما» (نادری‌پیکر و وحیدیان‌کامیار، ۱۳۹۵)، «تضاد معانی و مضامین و تناقض‌گویی در شعر کلیم کاشانی» (توحیدیان و نصرتی، ۱۳۹۱)، «تحلیل تقابل‌ها و تضادهای واژگانی در شعر سنایی» (چهری و همکاران، ۱۳۹۲)، «تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی» (توحیدیان، ۱۳۸۸: ۸۷-۱۱۵)، «بازتاب تضاد در مثنوی»

۱۴۲ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۱، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۸ (پیاپی ۴۲)
(حصارکی و گذشتی، ۱۳۹۰) انجام شده است؛ اما درباره‌ی بررسی تضاد در قطعات
ابن‌یمین پژوهش مستقلی صورت نگرفته است.

۳. تضادنگری ابن‌یمین

با نگاهی ژرف به قطعات ابن‌یمین می‌توان به تعارض‌های فکری تأثیرگذار او در
شکل‌گیری درون‌مایه‌های شعری‌اش و پرداختن او به حوزه‌های گوناگون پی‌برد. در زیر
نمونه‌هایی از این تعارض‌ها آورده شده است تا خواننده درک عمیق‌تری از ذهن و کلام
ابن‌یمین به دست آورد.

۳.۱. دنیاطلبی و دنیاگریزی

شعر ابن‌یمین همانند شعر ابوالعتاهیه تمایل به زهدی دارد که به نوعی مبارزه برای به
دست آوردن امور دنیوی است. «همان‌طور که زندگی‌نامه‌ی ابوالعتاهیه، سندی است
روشن بر این‌که او مردی بسیار مال‌جوی و دنیاطلب بود و این امر، یکی از تناقض‌های
وجودی اوست که شعرش را درست در جهت عکس رفتار شخصی خویش قرار داده
است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۸۷)، ابن‌یمین نیز شاعری است که ضمن روی‌گردان از
ثروت دنیا و روی‌آوردن به فناخت پیشگی، در بیشتر قطعات خود به موضوع «مال و ثروت»
پرداخته است و از فقر و نداری ناله سر می‌دهد؛ به‌ویژه با بسامدگیری از واژگان «زر، سیم،
گوهر، نان، مال و...» این موضوع تأیید می‌شود. در مواردی هم که به شکایت و انتقاد روی
می‌آورد، باز هم جنبه‌ی مادی را مد نظر دارد؛ خواه انتقاد از روزگار و فلک باشد:

می‌دهد گردون به هر نامستحقّی بهره‌ها ز آنچه دریا پرورش دادست و کان اندوخته
روز و شب نااهل را با سیم‌وزر دارد چو شمع زان سبب خندان چو شمع آمد روان افروخته
(ابن‌یمین، بی‌تا: ۵۱۸)

خواه انتقاد از ممدوحان باشد:

چرا به سیم و زرم تربیت نفرمایی چرا به سیم و زرم تربیت نفرمایی
که هر که بنده او زر بود به آزادی که هر که بنده او زر بود به آزادی
(همان: ۴۴۲)

حتی روی‌آوردن شاعر به شعر و سرایش نیز در جهت منافع مادی و دنیایی است:

ما هم به طمع پیش بزگان زمانه بستیم میانی و گشادیم زبانی
بردیم بسی رنج و نشد حاصل از این کار جز خوردن خونی و به جز کندن جانی
(همان: ۵۳۴)

ابن‌یمین همانند خاقانی شروانی و دیگر شاعران، با نگاهی حسرت‌آلود به عصر عنصری و پادشاه‌های سلطان محمود می‌نگرد و در جای‌جای اشعارش مانند صفحات ۳۴۸، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۴۶ و... خود یا فرزند خود را همانند عنصری می‌داند. حتی شاعر در مواردی که از فضایل اخلاقی و اجتماعی یاد می‌کند، یا به توصیف طبیعت می‌پردازد، از واژگان این حیطة استفاده می‌کند. در مقابل اندیشه‌ی مادی‌گرایانه‌ی شاعر، تفکر قناعت یکی از پرکاربردترین مضامین قطعات ابن‌یمین است:

بر سر کوی قناعت گوشه‌ای باید گرفت نیم‌نانی می‌رسد تا نیم‌جانی در تن است
(همان: ۳۵۸)

درباره‌ی تقابل میان مادی‌گرایی (دنیاطلبی) با اخلاقی‌گرایی (قناعت‌پیشگی) در قطعات ابن‌یمین می‌توان گفت، در عصری که بی‌تمیزی و جهالت زمامداران گریبان‌گیر هنرمندان و اندیشمندان گردیده و مناصب عالی‌رتبه‌ی کشور بر اثر بی‌کفایتی آن‌ها در قبضه‌ی ناهلان و خاندان‌های کوچک سودجو قرار گرفته است، فاضلان و اندیشمندانی همچون ابن‌یمین مہجور و وامانده از بهره‌ی دنیایی، در مشقت بسیار امرار معاش می‌کنند. تمایل گاه‌گاه ابن‌یمین برای بهره‌مندی از نصیب دنیوی نه در جهت ثروت‌اندوزی و طمع‌ورزی است؛ بلکه در حد اکتفا به کفاف روزانه است؛ چراکه وی بارها از کمی مستمری شغل منشی‌گری خود فریاد اعتراض و نارضایتی سر داده است. (همان: ۴۰۲ و ۴۸۵ و ۵۴۲) از این‌رو، هنگامی که عرصه‌ی زندگی بر او تنگ می‌گردد، برای بیداری و ترغیب حاکمان به عدالت‌ورزی و برخورداری هر فرد از مکنت دنیایی به اندازه‌ی شایستگی و هنرش، اشعاری انتقادآمیز و مادی‌گرایانه بر زبان می‌آورد. اما زمانی که می‌بیند برای فریاد اعتراضش گوش شنوایی وجود ندارد و رنج و عذاب به‌دست آوردن حداقل ضروریات زندگی او را به ستوه می‌آورد، قناعت‌ورزی را پیشه‌ی خویش می‌سازد تا از این طریق، عزت و شرف و آزادگی خود را فدای حرص و طمع نکند:

برای نعمت دنیا مکش مذلت خلق که نزد اهل خرد زین سبب خسی باشی
ز خون دیده غذا گر کنی از آن خوش‌تر که زیر منت احسان ناکسی باشی
(همان: ۵۳۰)

و در ضمن، شادمانی و آسایش روحی خویش را حفظ نماید:

قانع همیشه خرم و طامع دژم بود بار طمع مکش که گران‌سنگ و خرکش است
(همان: ۳۳۷)

حضور و تداخل این دو نوع تفکر متضاد نه تنها در قطعات جداگانه، بلکه در یک قطعه نیز قابل مشاهده است؛ مانند صفحات ۳۶۰، ۴۳۸، ۴۵۲ و... این امر، شامل قطعات مدحی، مفاخره‌ای، اندرزی و... می‌شود که در آن‌ها شاعر در چند بیت آغازین خود را قناعت‌گزین و آزادطبع معرفی می‌کند؛ اما در چند بیت پایانی، در پی درگاه ممدوح یا طلب مال دنیا است تا در پناه آن به آسایش و راحتی دنیا دست یابد:

منت ایزد را که هستم با قناعت همنشین نیستم با کس رجوعی گر سقیم گر صحیح
نگذرم بر صدر مخلوق ار کریم است ار لئیم ننگرم بر روی معشوق ار قبیح است ار صبیح
کو مرا ممدوح تا مدحیش گویم آن چنانک لفظ آن باشد فصیح و عرصه‌ی معنی فسیح
سوی درگاهش سفرکن کز سفر شد آن چنان طارم پیروزی گردون و وطنگاه مسیح
(همان: ۳۶۰)

ابن‌یمین که همواره به قدرت سخنوری و بلندهمتی خود مفاخره می‌ورزیده و این خصائص را تنها پشتوانه و ثروت خود می‌دانسته است، برای این که حاکمان خسیس و بی‌فضیلت را به واسطه‌ی اعجاز هنرش به بخشش و همدوستی و ادب‌پروری برانگیزاند، به سرایش این‌گونه اشعار روی می‌آورد. از این رو، اوست که با اظهار هنرمندی و بلندهمتی خویش، بر سر ممدوحان منت می‌گذارد تا لایق مدح او شوند؛ چراکه حاکمان در طول تاریخ برای دستیابی به اهداف خویش، از شاعران و هنرمندان استفاده‌های سیاسی می‌کرده‌اند. ابن‌یمین از یک‌سو برای حفظ آبرو، مناعت طبعی فوق‌العاده در برابر ثروت دنیوی نشان می‌دهد:

اگر باید ای دل که تا آبروی میان بزرگانست باقی بود
مجنونان اگر حاتمت نان دهد مخور آب اگر خضر ساقی بود
(همان: ۳۷۲)

و از سوی دیگر، آبرو را فدای ثروت دنیوی می‌کند و در یوزه‌کنان به دنبال آن است:
بس که در یوزه‌کنان وام ز هر در جستم به سر خواجه که در پای رهی موزه نماند
لطف‌کن خواجه و تشریف اجازت فرمای کاین گدا را پس ازین طاقت در یوزه نماند
(همان: ۳۷۱)

یکی از عوامل چنین تغییر نگرشی، دگرگونی در وضعیت اقتصادی شاعر بر اثر تغییرات سریع سیاسی و عزل و نصب‌های پی‌درپی حاکمان و در نتیجه، حمایت‌کردن یا حمایت‌نکردن آن‌ها از شاعر است؛ چراکه به گفته‌ی خود او:

پیش‌تر زین روزگاری داشتم الحق چنانک بود حالم و بالم از وی با رفاغ و با فراغ
ز انقلاب روزگار چون زغن نر ماده طبع این زمانم بر کلوخ ملک بنشیند کلاغ
(همان: ۴۴۷)

در نتیجه، گاهی شاعر آن چنان تنگدست می‌شود که در قوت روزانه‌ی خود درمی‌ماند و چاره‌ای جز روزه‌گرفتن و یا اندوه‌خوردن برایش نمی‌ماند (همان: ۳۶۸ و ۳۷۱ و ۵۳۲ و ۴۷۵) و گاهی به قدر خود از نوکر و حشم و اسب و لوازم تجمل بهره‌مند می‌شود. (همان: ۴۰۵ و ۵۳۲) ابن‌یمین در قطعه‌ای از رزق و روزی مقسوم و آسودگی و راحتی ناشی از قناعت می‌گوید:

خرم آن کس که همچو ابن‌یمین نخورد وقت شام انده چاشت
(همان: ۳۵۶)

و در جایی دیگر، فکر معاش و وجه کفاف هر روز را سبب دغدغه فکری و آشوب ذهنی می‌داند:

خاطر بسوخت ز آتش فکرم که هر صباح وجه معاش را جهتی روشن از کجاست؟
(همان: ۳۵۴)

چنین رویکرد دوگانه‌ای، ناشی از اکتفای شاعر به مقدار کفاف روزانه است؛ به عبارت دیگر، در بیت اول شاعر انباشته‌کردن ثروت را مذموم می‌داند و خطاب به مال‌اندوزان، غنیمت‌شمردن لحظه را که از مضامین محوری قطعاتش و تحت تأثیر افکار خیامی است، متذکر می‌شود و در بیت دوم، تنگدستی منتج از نزاع‌های پی‌درپی والیان و اخذ مالیات‌های سنگین را بیان می‌دارد که نه تنها ثروتی برای اندوختن ندارد، بلکه نمی‌داند روزی هر روزه‌ی خود را از کجا تأمین کند. به‌طورکل، رویکرد ابن‌یمین به ثروت و مادیات دنیا سه گونه است: ۱. رویکرد انتقادی؛ ۲. رویکردی حاجت‌مندانه؛ ۳. رویکرد زاهدانه. شاعر آمیزه‌ای از این سه نگرش را در تمامی قطعات خود آشکار کرده است.

۲.۳. اعتقاد به تأثیر عمل و اختیار و نفی آن

اگرچه می‌دانیم ابن‌یمین، شیعه‌ای خردگرا و قائل به اراده و تلاش انسان است، بین فعل جبری محض و فعل اختیاری محض طیفی وجود دارد که در آن، به میزانی اختیار و به میزانی جبر در افعال انسان حاکم است؛ هرچه دخالت عوامل بیگانه (مانند عوامل سیاسی-اجتماعی) در فعل انسان بیشتر باشد، از میزان اختیاری بودن آن کاسته می‌شود و بر جبر آن اضافه می‌گردد و برعکس؛ بنابراین، سیاست‌های جبارانه و ناعادلانه‌ی حاکمان این دوره که سبب گرفتن اراده‌ی مردم و پذیرش محتوم زندگی عذاب‌آور می‌شده است، جامعه را به سمت تردیدگرایی، مسئولیت‌ناپذیری و چنگ‌زدن به نیرویی ماورایی سوق می‌داده است. در این شرایط، کمتر متفکر و صاحب‌دلی است که بتواند خود را به تمامی از چنگال آن رهایی بخشد؛ چنان‌که این شرایط، عقلانیت شاعر را از کار انداخته و تنها راه توجیه شرایط پیش‌آمده را خواست و تقدیر الهی قرار داده است:

گفتم به عقل جان ببرم از ره مخوف زیرا چو عقل راهنمایی پدید نیست
دیدم و آزموده به کرات حال عقل زو نیز هم اصابت رای پدید نیست

(همان: ۳۵۱)

براین‌اساس، ابن‌یمین که منادی مردم عصر خویش است، از یک‌سو در چنین شرایطی هیچ‌گونه تلاشی را در تعیین سرنوشت و دستیابی به کام و آرزوی دل اثرگذار نمی‌داند: هر که با ادبار آمد توأم از آغاز کار گومرنجان خویش را مقبل نمی‌گردد به جهد

(همان: ۳۸۶)

ازسوی دیگر، راه دستیابی به آرزوی دل را در تلاش و گام برداشتن انسان به‌سوی آن می‌داند: به قدم کوش تا به کام رسی مرد وامانده کاروان‌رس نیست
هم ز خود جوی هرچه می‌جویی که به غیر از تو در جهان کس نیست

(همان: ۳۴۱)

همچنین، او از یک‌سو انسان را در نیک و بد خویش مخیر می‌داند:

گر ثواب و عقاب خواهد بود نیک و بد را مخیری پس ازین
ور بد و نیک را جزایی هست زین دو هریک که بایدت بگزین

(همان: ۴۹۴)

از سوی دیگر، در صفحاتی نظیر ۴۶۰، ۴۸۹ و... انسان را در این زمینه بی‌اختیار می‌داند:

دلا در نیک و بد بی‌اختیاری چنین آمد ز بدو فطرت آیین
(همان: ۴۸۹)

از یک‌سو، در دید او، رزق و روزی معلوم و مقسوم است و هیچ تلاشی در کسب
آن ثمره‌بخش نیست:

رزق مقسوم و وقت معلوم است ساعتی بیش و لحظه‌ای پس نیست
(همان: ۳۴۱)

و از سوی دیگر، تلاش و کوشش انسان لازمه‌ی دستیابی به آن است:
رسد ای دل به تو روزی تو به سعی و لیک از گداطبعی خویشت هوس خواستن است
(همان)

از نظرگاه شیعه می‌توان گفت «معنای اراده در انسان، خواست واقعی اوست که اگر این خواست منطبق بر خواست الهی باشد، اختیار و اگر مطابق با خواست و رضای او قرار نگرفت، جبری است که به صورت اختیار خود را نشان داده است که این جبر یا حاصل اجبار بیگانه‌های خارجی است یا بیگانه‌ی درونی. نقش طولی خداوند در این اراده‌ها در واقع اراده‌ی خیر یا اراده‌ی شر انسان است.» (نبیان، ۱۳۸۸: ۲۲۰) از این نظر، ابن‌یمین اراده و مشیت حق‌تعالی را برتر از اراده‌ی انسان دانسته و معتقد است که مسائل مربوط به آغاز و پایان و فطرت انسان از قبل در لوح محفوظ ثبت گردیده است؛ اما این امر سبب نمی‌شود که آدمیان همچون صوفی‌نمایان زمانه در عرصه‌ی مسائل اجتماعی و اخلاقی، کاهلی و اهمال پیشه کنند؛ بلکه معتقد است که برای پرهیز از زبونی خدمت‌دیگران و گرفتن حق خود در جامعه‌ای که دست‌گیری و عدالت رنگ‌باخته است، باید با سعی و تلاش به خواسته‌ی خویش رسید؛ بنابراین، اگرچه خداوند مقررکننده‌ی سرنوشت انسان است، این سرنوشت مقدرشده با تلاش و سعی انسان محقق می‌گردد. علاوه بر این، تضاد فکری شاعر در این زمینه ممکن است ناشی از تغییرات پی‌درپی فضای سیاسی-اجتماعی محل اقامت او باشد؛ چنان‌که گاهی، ایجاد تغییر و اصلاحات در جامعه ضرورت می‌یابد و در نتیجه، اعتقاد به اختیار و تلاش اهمیت پیدا می‌کند و گاهی طوفان حوادث سهمگین آن‌چنان غبار ناامیدی و سرخوردگی را در سطح جامعه منتشر می‌کند که جبرگرایی ضامن بقا و ادامه‌ی زندگی می‌شود.

همچنین، شرایط التهاب‌آور عصر شاعر، سبب شکل‌گیری تردیدی دیگر در بنیادهای فکری و فلسفی شاعر می‌شود. اندیشیدن درباره‌ی قدرت الهی و جبری که سرنوشت تمام موجودات و انسان را تعیین می‌کند، با آموخته‌های دینی و اعتقادی شاعر درباره‌ی سؤال و جواب و عقاب و بهشت و دوزخ، که در ارتباط با اختیار انسان مفهوم پیدا می‌کنند، سازگاری ندارد؛ تا جایی که در عدالت الهی تردید می‌کند:

خدایی که بنیاد هستیت را	به روز ازل افکند خشت
گل پیکرت را چهل بامداد	به دست خود از راه حکمت سرشت
قلم را بفرمود تا بر سرت	همه بودنی‌ها یکایک نوشت
نزید که گوید ترا روز حشر	که این کار خوب است و آن کار زشت
چو از خط فرمانش بیرون نه‌اند	چه اصحاب مسجد چه اهل کنشت
خرد را شگفت آید از عدل او	که این را دهد دوزخ آن را بهشت

(ابن‌یمین، بی‌تا: ۳۳۹)

در توضیح این تردید می‌توان گفت: «خداوند به اراده‌ی تشریحی، از همه‌ی موجودات مختار و به اراده‌ی حبی از همه‌ی مؤمنان، ایمان را خواسته است و به اراده‌ی تشریحی، از هیچ‌کس کفر را نخواست؛ اما به اراده‌ی بغضی، از همه کافران، کفر را خواسته است؛ بنابراین، ایمان مؤمن و کفر کافر به اراده‌ی خداوند است، با این تفاوت که خداوند ایمان را خواسته و بدان راضی است، کفر را هم خواسته، اما بدان راضی نیست» (بهشتی و فارسی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۲۷)؛ همان‌گونه که خداوند در قرآن کریم فرمودند: «و لا یرضی لعباده الکفر» (زمر/۷) در ضمن، شاعر گاهی برای تبرئه و توجیه تساهل‌های مذهبی و گناهان مرتکب‌شده (مثل شراب‌نوشی، شاهدبازی، هجوگویی و...) به دست‌آویز همه‌گیر جبر و سرنوشت محتوم روی می‌آورد.

۳.۳. می‌گساری و حرمت شراب و شراب‌نوشی

حرمت شراب و هم‌زمان شراب‌نوشی نه فقط در عصر ابن‌یمین، بلکه در اغلب دوره‌های تاریخی در ایران، به‌ویژه در دربارها و میان بزرگان حکومتی رایج بوده است. از عهد غزنویان متعصب در دین تا صفویان و قاجاریان از یک‌سو کوچک‌ترین بی‌حرمتی‌های شرعی مجازات‌های سختی در پی داشته و از سوی دیگر غالباً بزم‌های

شراب‌نوشی برپا بوده است. حتی اگر شاعر حرمت شراب را آشکارا اعلام می‌کرده، توصیف‌های زیبا از بزم‌های شراب را وانهاده است. توبه از شراب نیز درون‌مایه‌ای بسیار پرکاربرد در شعر فارسی است؛ اما در شعر برخی شاعران، هم‌زمان، شراب و شراب‌نوشی نکوهش شده و بدون ابهام و ایهام از میل به شراب و مستی و لذت‌نوشیدن آن سخن به میان آمده است. در این صورت با یک تضاد عقیدتی مواجه هستیم که درکش برای خواننده‌ی امروزی دشوار است. یکی از بیشترین خواهش‌های ابن‌یمین از ممدوح، شراب است (۱۵ مرتبه) که این موضوع با اعتقادات شیعی و باورهای اسلامی او در تعارض است. او در صفحاتی مانند ۳۹۳، ۵۳۰ و... به ذم و نکوهش شراب‌نوشی و آثار مخرب آن همچون تنگدستی می‌پردازد:

در جهان هر جا که هست آزاده‌ای	بار غم از تنگدستی می‌کشد
و آن مشقت هم چو نیکو بنگری	اکثرش از می‌پرستی می‌کشد
نرگس اندر مجلس گل‌ها نگر	سر ز مستی سوی پستی می‌کشد

(ابن‌یمین، بی‌تا: ۳۸۵)

اما در صفحاتی مانند ۳۲۲، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۲، ۴۰۱ و... همچون غزل‌سرایان به فواید و لذت‌های شراب‌نوشی و لزوم شرب آن می‌پردازد و از این طریق، آن را وسیله‌ی رشد و کمال انسان و افزایش روحیه‌ی سخاوت و زدایش بخل می‌داند که این امر، نوعی عکس‌العمل منفی و هیجانی در برابر یکی از محوری‌ترین معایب روزگار شاعر، یعنی بخشش نکردن به شمار می‌رود:

هر کس که توبه کند به دور گل از شراب	کی توبه‌اش قبول کند غافر الذنوب
تائب شدن به دور گل از لطف طبع نیست	ساقی بیار باده علی‌رغم من یتوب
قطع تعلق از همه لذات کرده‌ام	الأ ز جام باده‌ی صافی و روی خوب

(همان: ۳۲۲)

ای که اندر شرب می‌ما را ملامت می‌کنی	شرب می‌از رشد باشد زان کزو گیرد سماح
می‌نگه دارد نفوس خلق را از عیب بخل	وان کزو آید سخاوت باشد از اهل فلاح

(همان: ۳۶۱)

ابن‌یمین در ابیاتی مانند صفحات ۳۶۵، ۳۷۱ و... خوردن به اندازه‌ی شراب را ثواب می‌داند:

ای خردمند اگر شراب خوری با تو گویم که چو نوش باید خورد

۱۵۰ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۱، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۸ (پیاپی ۴۲)

تا بخواهد طبیعتت می خور چون نخواهد دگر نشاید خورد
(همان: ۳۷۱)

اما در قطعه‌ای دیگر نوشیدن حکیمانه و رندانه‌ی آن را فرقی نمی‌نهد و سرانجام آن
را مستی و بیهودگی می‌داند:

گر حکیمانه است و گر رندانه می آخر کارش به مستی می‌کشد
(همان: ۳۸۵)

در این زمینه، صرف‌نظر از بی‌ثباتی شاعر در پیروی تجاهلانیه از رسم ناپسندیده‌ی شراب‌نوشی و التزام نیم‌بند او به عقاید دینی، می‌توان این تعارض عقیدتی را مربوط به دو دوره‌ی جوانی و پیری شاعر دانست؛ همان‌گونه که باستانی‌راد معتقد است: «ابن‌یمین در عنفوان جوانی به مناسبت آمیزش و حشر و مؤانست و منادمت با وزراء و بزرگان و حضور در بزم‌های سرور شبانه و مجالس انس و قدس روزانه و بنا به سوق طبع لطیف و ذوق حساس شاعرانه و برای دریافت زیبایی‌های طبیعت و انگیزه‌ای که جهت وجد و تواجد هر صاحب‌دلی را در کار است، با باده و ساده و حتی بنگ و حشیش سروکار داشته... اما در زمان شیب که فراز و نشیب زندگی را طی کرده، ضعف قوت گرفته، خواه ناخواه باده و ساده جای خود را به سبجه و سجاده داده و رطل گران را به رحل قرآن بدل نموده» (باستانی‌راد، بی‌تا: ۵۴). شاعر خطاب به خویش گفته است:

به هوش باش که پیری رسید ابن‌یمین گذشت وقت جوانی و بی‌خودی‌کردن
(ابن‌یمین، بی‌تا: ۴۹۳)

۳. ۴. تضادهای شاعر درباره‌ی مقام و ارزش هنر و شاعری

از تعارض‌های دیگر شاعر می‌توان به سخنان او درباره‌ی شعرسرایی و قدرت سخنوری اشاره کرد. ابن‌یمین دل‌بستگی زیاد خود را به هنر و سخنوری و شعرسرایی نشان می‌دهد و در ارزش والای آن می‌گوید:

سخن بکری بود نوزاده‌ی فکر گرامی‌دار همچون جان پاکش
(همان: ۴۴۰)

و در قطعه‌های بسیاری مانند قطعه‌های صفحه‌های ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۵۲۷، ۴۴۰، ۴۵۱، ۴۷۵، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۸ و ۴۹۲ و... غالباً با غلو و بزرگ‌نمایی‌های دور از ذهن، به این هنر خود «مفاخره» می‌کند:

بایساری کامل است ابن‌یمین از درّ نظم
در نسیب و در مراثنی در هجا و در مدیح
ختم شد بر من سخن همچون که معجز بر نبی
وین سخن در روی اهل نطق می‌گویم فصیح
(همان: ۳۶۰)

در تقابل با این‌گونه مضامین، دلزدگی و روی‌گردانی شاعر از شعر و هنر در قطعات دیگری مشاهده می‌شود:

برو ای دوست مپندار که اندر همه عمر
از خط و شعر ترا هیچ گره بگشاید
شعر و خط نیست متاعی که بهایی آرد
با تو گویم که چرا تا عجبیت ننماید...
(همان: ۳۷۵)

رفع این تناقض را باید در تفاوت میان علم و عمل یا به عبارت دقیق‌تر میان «خواستن» و «توانستن» شاعر جست. در حوزه‌ی نظری، رأی اصلی ابن‌یمین بر بزرگداشت علم و هنر است و آرمان وی سودمندی برای جامعه، در عین حفظ قناعت و مناعت طبع است؛ اما در عمل، به دلایل گوناگون از جمله اینکه در ساختار اجتماعی عصر وی، عالمان و هنرمندان را چندان ارج و تمکّن و رفاهی نبوده است، ناگزیر به راهی که خود چندان اعتقاد به آن نداشته گام نهاده است؛ بنابراین، تناقض اصلی در ساختار جامعه است و شرایطی که بر او تحمیل شده است؛ برای مثال، شاعر اوضاع زمانه‌اش را این‌گونه بیان می‌کند:

جاهل به مسند اندر و عالم برون در
جوید کلید و راه به دربان نمی‌رسد
جُهلّال در تنعم و ارباب فضل را
با صد هزار غصه یکی نان نمی‌رسد
(همان: ۳۹۲)

همچنین، ابن‌یمین هنر بسیار را سبب جلب حسادت دشمنان و موجب زحمت و دردسر خود می‌داند:

مایل ملک قناعت چو شدم دانستم
که هنر هرچه زیادت شود آن دردسر است
(همان: ۳۵۳)

و گمنامی در سخن و سخنوری را برای پرهیز از گزندهای روزگار مناسب می‌داند:

آفت مرد چون ز شهرت اوست خنک آن کس که حامل‌الذکر است
(همان: ۳۲۵)

اما در قطعات دیگر، ابن‌یمین مدعی است که از طریق سخنوری و سخن‌دانی بسیار خویش، شهره‌ی عالم شده است و نهایت تلاش انسان را در کسب نام و آوازه می‌شمارد: شهره‌ی عالم شدی در خوش‌کلامی اینت بس غایت قصوای همّت اشتهاری بیش نیست
(همان: ۳۳۲)

این تضاد فکری، ناشی از درهم‌ریختگی وضعیت فرهنگی و ادبی عصر شاعر است. ابن‌یمین مصلحت می‌داند که در ظاهر خود را فردی گمنام بنمایاند تا حسادت و کینه‌ی اکابر بی‌هنر جامعه را علیه خویش که حامی و پشتیبانی ندارد، تحریک نکند. از سویی، او با حدیث نفس دائماً خویش را دل‌داری می‌دهد که اگرچه سردمداران جاهل توانسته‌اند از طریق ثروت و مکنت دنیایی- و نه فضل و دانایی- آوازه‌ای برای خود دست و پا کنند، خود از طریق قدرت سخنوری شهره‌ی عالم شده است.

از تضادهای دیگر در این زمینه، تضاد فضل و هنر با دارایی و ثروت است. یکی از جلوه‌گاه‌های اصلی این تقابل در «نشانی‌های اجتماعی» شاعر نمایان می‌شود؛ زیرا «زبان عمیقاً با مجموعه‌ای از روابط اجتماعی مرتبط است. ما می‌توانیم در صحبت کردن مان گستاخ یا مؤدب باشیم و تعیین یکی از این دو موضع می‌تواند به نوع روابط اجتماعی موجود میان ما و شخصی که مخاطب ماست، بستگی داشته باشد» (صفوی، ۱۳۸۳: ۷۰)؛ در نتیجه، استفاده‌ی ابن‌یمین از عناوینی چون «رهی، بنده، چاکر، غلام و کمینه بنده‌ی داعی، گدا و...» برای خود به اعتباری نشانگر موقعیت و قدرت برتر سیاسی و اجتماعی مخاطبان (ممدوحان) اوست و مهم‌تر از همه، این القاب در جهت برانگیختن ممدوحان برای اعطای پاداش و صله است:

لطف‌کن خواجه و تشریف اجازت فرمای کاین گدا را پس ازین طاقت در یوزه نماند
(ابن‌یمین، بی‌تا: ۳۷۱)

اما این القاب، در تضاد با عناوینی چون «صاحب طبع وقاد و فکر ثاقب، خسرو اقلیم هنر، پیروز روز و بختیار زیرک، خاتم‌الشعرا و...» قرار دارند که غالباً ابن‌یمین در مفاخره به جایگاه معنوی و شاعری خود از آن‌ها بسیار استفاده می‌کند:

فلکم گفتم که ای خسرو اقلیم هنر هست معهود چو این مشغله و افغان چیست
(همان: ۳۳۴)

بنابراین، تضاد میان موقعیت اقتصادی شاعر با موقعیت فرهنگی‌اش سبب دوپارگی وحدت فکری او شده است که این امر نیز ناشی از سیاست‌های نادرست فرمانروایان در جهت حمایت از ناهلان و بی‌توجهی به شایستگان است.

۳.۵. بدگویی و نفی و مذمت آن

ابن‌یمین بارها زبان به نکوهش دشمنان و حاسدان خود باز کرده و رویکردی کاملاً ستیهنده در برابر آن‌ها داشته است. او دشمنان خود را همچون «سگ، مار، خر، گاو، گرگ، جغد و...» و دارای صفاتی نظیر «خونخوار، بدگوهر، شقی و...» می‌داند:

توز من برتری اگر جستی گفت آن کو ز حالت آگاه است
گرچه فخرست ظن مبر که بدین دست عارت ز عرض کوتاه است
نه که تبت یدای ابی لهب است جاش بالای قل هو الله است
(همان: ۳۳۶)

این مارسیرتان به ره آیند وقت مرگ آید بلی به ره چو سر آید زمان مار
چون مار هر یکی دوزبان‌اند زهر پاش بادا دونیمه‌سر همه را چون زبان مار
(همان: ۴۱۹)

اما در قطعاتی همچون قطعه‌های صفحات ۳۵۱، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶ و... به پرهیز از چنین کاری دعوت می‌کند و نکوهش دیگران را سبب خواری و زبونی نکوهش‌کننده می‌شمرد:

خواهی که خوار نشوی ای عزیز من هرگز به ذم کس نرنی پیش کس نفس
(همان: ۴۳۴)

بد مگوی و بد مکن با هیچ‌کس در هیچ‌حال تا نه بد گوید کست نی باشدت بیمی ز کس
(همان: ۴۳۵)

این تضاد فکری برگرفته از این اعتقاد شاعر است که اگر انسان بر قول و فعلی دسترسی پیدا کرد و دارنده‌ی قدرتی شد، نباید از آن در جهت بدگویی و بدرفتاری استفاده کند تا بتواند دوستدارانی را در اطراف خود گرد آورد؛ اما اگر فردی بخواهد عکس این موضوع عمل کند، باید به مقابله با او برخاست و زیر بار ستم و بدگویی‌اش نباید رفت:

به هر نیکی سزای آفرینی به هنگام بدی درخورد نفرین
(همان: ۴۸۹)

۳. ۵. ۱. دوگانگی در توصیف معارضان و حاسدان

رویکردی دیگر ابن‌یمین در مواجهه با دشمنان و حاسدان این است که از سوی، او وجود حسودان را دلیلی بر هنرمندی و فضیلت‌مندی انسان می‌داند:

ور حسد می‌برد از رای تو خورشید رواست بی‌هنر آنکه در آفاق کسش نیست حسود
(همان: ۳۷۵)

حاسدان هستند و ما را باک نیست بی‌هنر آن کس که حاسد نیستش
(همان: ۴۳۷)

و از سوی دیگر، همان‌طور که گفته شد، شدیدترین و بی‌رحمانه‌ترین اعتراض‌ها و انتقادهای ابن‌یمین درباره‌ی حضور حاسدان است:

حاسد بدسگال باری کیست	او به میزان من چه می‌سنجد
زود باشد که ماهی کلکم	چون ز رو خونش از جگر هنجد
پوست اندرکشم به ناخن هجو	از سرش همچو پوست از سنجد

(همان: ۳۸۰)

درواقع، شاعر گمان می‌کند که در علم و هنر جزو خواص روزگار است؛ بنابراین، عالم‌نمایان و هم‌قطاران به او حسادت می‌ورزند. او این موضوع را از یک‌سو، دلیلی بر صحت ادعای خویش می‌شمارد و از سوی دیگر، هنگامی که کاسه‌ی صبر و بردباریش در برابر طعن و خرده‌گیری‌های کج‌اندیشان لبریز می‌گردد، به تبع رسم زمانه، به هجو و مذمتشان می‌پردازد تا قدرت خویش را در این‌گونه اشعار بر آنها آشکار سازد.

۳. ۶. تضادنگری در قطعات مدحی

با آنکه ابن‌یمین در جامعه‌ی ادبی به‌عنوان شاعری ارزش‌گرای مطرح است، حجم چشمگیری از قصاید و قطعاتش مدحی هستند؛ به گونه‌ای که جدای از ستایشگری سربرداران و آل‌کرت، «شصت‌وپنج خداوندگار گونه‌گون را بی‌توجه به سزاواری و ناسزاواری ایشان ستوده بود که به‌ظاهر از رهگذر وضع سیاسی و اوضاع و احوال

فلاکت باری که ناچار به زیستن در آن بود، به این کار کشانده شده بود.» (ریپکا، ۱۳۸۳: ۴۷۰)

گونه‌ای دیگر از تضادگویی شاعر، در این اشعار مدحی جلوه می‌کند؛ بدین صورت که شاعر به‌ویژه در ابیات آغازین قطعات مدحی، از جمله قطعه‌های صفحه‌های ۳۴۳، ۳۷۱، ۳۹۸ و... ممدوح خود را به داشتن صفاتی نظیر رأی انور، نظر صائب، کرم و بخشش بسیار و عدل شامل، ستایش می‌کند؛ اما چون به خواهش و تقاضای خود دست پیدا نمی‌کند، در ابیات پایانی، همان صفات منسوب به ممدوح را نفی می‌کند؛ برای مثال، در ارتباط با عدل ممدوح می‌گوید:

پس بگو ای آنکه عدلت هست تاحدی که نیست شاهباز تند را یارا که بر تیهو زند...
چون روا داری که چوپان تو اندر ملک من ترکتازی آرد و صدچوب بر هندو زند
خوش نگردد خاطر ابن‌یمین از عدل تو تا نگویی چوب یا ساقش پس از یرغو زند
(ابن‌یمین، بی‌تا: ۳۷۱)

در این‌گونه اشعار، ابن‌یمین صرف‌نظر از رعایت احترام، شیرینی سخن و نیز برخورداری از هویتی مستقل از ممدوح، قصد دارد با این شیوه‌ی بیان، به زمامداران زمانه کسب فضایل اخلاقی و دوری از ظلم و بی‌عدالتی را گوشزد کند؛ از این‌رو، این تضادگویی بیشتر جنبه‌ی ترغیب (برخورداری از حداقل‌ها) دارد تا تدفیع یا تهدید. عزل و نصب سریع حاکمان عصر شاعر بیانگر این است که آن‌ها اقتدار و شکوه پادشاهان گذشته را نداشتند؛ براین‌اساس، شاعر به خود اجازه می‌دهد که آن‌ها را مواخذه و نصیحت کند. پس برای اینکه کلامش اثرگذار و نافذ گردد و در ضمن، خشم و غضب حاکم را برنینگیزد، در آغاز سخنش آن‌ها را ستایش و در نهایت منظورش را القا می‌کند. از دیگر تعارض‌های قطعات مدحی ابن‌یمین، این است که در آن‌ها شکستن حریم‌ها برای پسند و رضایت ممدوحان و خلق تصاویر اغراق‌آمیز بسیار دیده می‌شود که اسلاف او (فرخی، عنصری و انوری و...) نیز بارها پا بر سر این حریم‌ها گذاشته‌اند؛ اما از شاعری شیعه‌مذهب با چنان اشعاری در وصف امامان معصوم(ع)، سرایش چنین ابیاتی دور از انتظار است. همچنین، ابن‌یمین در اکثر قطعات مدحی خود مانند قطعه‌های صفحه‌های ۴۰۲، ۴۲۹، ۴۳۸، ۴۶۳ و... آفاقی را پیموده است که با واقعیات و مسائل حاکم بر جامعه همسویی ندارد؛ چراکه جامعه‌ی مدحی او بدون عیب و سراسر عدالت و خوبی است؛ بنابراین، از یک‌سو می‌گوید:

شاه جهان طغایتمورخان تاج‌بخش
تا دست درفشانت به بخشش درآمدست
در روزگار عدل تو از یمن رأفت
کز قدر و جاه بر سر کیوان نهد سریر
در کاینات می‌نتوان یافت یک فقیر
نوشد بره دلیر ز پستان شیر شیر
(همان: ۴۲۳)

در مقابل، در قطعات مدحی مانند صفحات ۴۱۵، ۴۶۲ و... با دیدی واقع‌گرا
درباره‌ی وضعیت جامعه می‌گوید:

درین میان‌های اندیشه‌ها به دل گفتم
جواب داد و بگفتا به عهد این مخدوم
بود که نیک شود خاطر پریشان‌حال
زهی تصور باطل زهی خیال محال
(همان: ۴۵۷)

یکی از علل چنین رویکرد دوگانه‌ای، تعدد بسیار حاکمان عصر ابن‌یمین و
برخوردهای گوناگون آن‌ها با شاعر است. او نیز همچون آینه‌ای چنین رفتارهایی را در
اشعارش بازتاب داده است. درواقع، تعدادی از آنان (مانند تاج‌الدین‌علی چشمی، حیدر
قصاب، نجم‌الدین‌علی مؤید و...) در رعایت حال مردم و دوستداری اهل فضل و هنر
پیشگام بودند و براین اساس مورد ستایش‌های بعضاً اغراق‌آمیز ابن‌یمین قرار گرفته‌اند؛
اما گاهی تعدادی از آنان با اندیشمندان و هنرمندان رفتاری غیرانسانی و غرض‌ورزانه
داشته‌اند؛ درنتیجه، یأس و اندوه از بهبود اوضاع بر اشعار ابن‌یمین سایه افکنده است؛
ازاین‌رو، می‌توان گفت بافت متغیر قطعات مدحی شاعر، با بافت متغیر و ناپایدار قدرت
سیاسی عصر او ارتباطی تنگاتنگ دارد.

ضمن بررسی تضادنگری، باید گفت وقتی تضاد عنصر برجسته‌ی فکری شاعر
می‌شود، تأثیرهای آن مسلماً به عرصه‌ی زبان و تصاویر او نیز کشیده می‌شود؛ چراکه
این نگرش مسلط بر ذهن شاعر نه‌تنها «چه گفتن» او را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه
«چگونه گفتن» را هم سازماندهی می‌کند؛ بنابراین، به تبع در بررسی عنصر تضاد در
نگرش شاعر باید نمود آن را در نگارش او نیز بررسی کرد تا درک عینی‌تر و روشن‌تری
از اندیشه‌ی شاعر حاصل شود.

۴. تضادگویی ابن‌یمین

به اطمینان می‌توان گفت که صنعت «تضاد» در همه‌ی قطعات ابن‌یمین دیده می‌شود و
عملکرد آن در بسیاری موارد به صورت کاملاً طبیعی و در اختیار محتوای شعر است.

این صنعت در همه‌ی ابعاد شعری ابن‌یمین، مانند اسم، فعل، صفت و عبارت‌ها و ساختار جمله‌ها فراافکننده شده است و ترفندی است که علاوه بر ایجاد صنعت بدیعی و آرایش کلام، حامل بسیاری از مفاهیم به‌ویژه مفاهیم اندرزی و اخلاقی و اجتماعی است. این تقابل‌های کلامی ابن‌یمین عمدتاً از نوع تقابل‌های «مدرج» و «مکمل» هستند؛ بدین معنی که یا به لحاظ کیفیت قابل درجه‌بندی هستند؛ مانند نیک و بد، هراس و امید (همان: ۳۲۸) یا نفی یکی از دو واژه‌ی متقابل، اثبات دیگری است؛ مانند روز و شب، ظلمت و نور. (همان: ۳۲۳) همچنین، زمانی موسیقی معنوی و زیبایی در کلام ایجاد می‌شود که امور و مفاهیم متضاد گوناگون و تازه برای برجسته‌کردن مفهومی در برابر هم قرار بگیرند؛ برای مثال، ابن‌یمین در سراسر قطعه‌ی زیر برای برجسته‌کردن تعارض‌ها و ضدارزش‌ها در جامعه‌ی خود، از تضاد معنایی استفاده می‌کند؛ آن هم از نوع تضاد «متقابل» که با جابه‌جایی واژه‌های دارای تقابل مدرج و یا مکمل شکل گرفته است. این نوع تضاد معنایی در بیشتر جملات شاعر دیده می‌شود:

به خسیسان دهند نعمت و ناز	اهل دل را به جان امان ندهند
آنچه با جاهلان سفته دهند	با بزرگان نکته‌دان ندهند
گنج و دولت دهند نادان را	باهنرپیشه نیم نان ندهند
سفته بر صدر و اهل دانش را	به غلط ره بر آستان ندهند
مگسان را دهند شکر و قند	با همایان جز استخوان ندهند

(همان: ۳۷۴)

گونه‌ی گسترش‌یافته از این تضادگویی‌ها در صنعت «مقابله» دیده می‌شود که یا دو مصراع یا دو نیم‌پاره‌ی نیم‌مصراع با یکدیگر در تقابل هستند و بسامد این گونه تقابل‌ها در قطعات ابن‌یمین چشمگیر است. از طرف دیگر، تضادهایی که در قطعات ابن‌یمین دیده می‌شود از جهت دستوری و نوع کلمه نیز قابل بررسی‌اند که به این چند دسته‌ی اصلی و تأثیرگذار تقسیم می‌شوند: ۱. تضاد اسم‌ها؛ ۲. تضاد فعل‌ها؛ ۳. تضاد صفت‌ها.

۴. ۱. تضاد اسم‌ها

این تضاد، حاصل تقابل انواع اسم‌های متضاد از عناصر اربعه، پدیده‌های طبیعی و حیوانات گرفته تا مفاهیم حکمی، فلسفی، اخلاقی و انتزاعی است که غالباً در جهت تبیین و تأیید موضوعات اخلاقی و اجتماعی است.

۴. ۱. ۱. «دوست و دشمن» با مشتقاتشان از پربسامدترین اسامی متضادند که نمود آن‌ها در «اخوئیات» و «هجویه‌های» ابن‌یمن برجسته است که غالباً در بیان اندیشه‌ی «ذم و نکوهش دشمنان و جلب حمایت دوستان» استفاده می‌شوند:

از برای دو چیز جوید و بس مرد عاقل جهان پرفن را
یا از آن سربلند گردد دوست یا که پایمال کند دشمن را
(همان: ۳۱۳)

نمونه‌های دیگر این تقابل در صفحه‌های ۳۱۳، ۳۹۹، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۴۲، ۴۳۵، ۴۴۴، ۴۴۸ و... دیده می‌شود.

۴. ۱. ۲. یکی از تضادهای زیبای موجود در اسامی قطعات ابن‌یمن، تقابل میان حیوانات و پرندگان است. این تضاد برگرفته از زندگی شاعر در محیط روستا و دامن طبیعت است و نگرش مثبت و منفی شاعر درباره‌ی حیوانات و پرندگان براساس ویژگی‌های هرکدام از آن‌ها به‌وجود آمده است؛ به‌ویژه تقابل «عنقا یا سیمرغ با مرغ خانگی» که برگرفته از درون‌مایه‌ی «قناعت‌پیشگی و آزمندی» است، از پربسامدترین تضادها در این زمینه است:

خواری مکش ز حرص چو مرغان خانگی سیمرغ‌وار قاف قناعت کن اختیار
(همان: ۴۱۰)

نمونه‌های دیگر، تقابل سیمرغ و گنجشک (همان: ۴۵۲)، سگ و شیر (همان: ۴۴۸)، شهباز و کوف (همان: ۴۴۸)، باز سفید و کلاغ سیاه (همان: ۳۴۱)، شهباز و مگس (همان: ۴۳۳)، باز و خروس (همان: ۴۳۳)، بلبل و شهباز (همان: ۴۳۴)، فیل و مگس (همان: ۳۲۹)، شیر و روباه (همان: ۳۶۷)، هُدْهُد و عنقا (همان: ۲۳۶)، گنجشک و باز (همان: ۳۶۵)، برّه و گرگ (همان: ۳۷۲) و... است.

۴. ۱. ۳. تضاد در میان اسامی به‌کاررفته در تلمیحات دینی و قرآنی ابن‌یمن چشمگیر است. با توجه به اندیشه‌ی اسلامی و گرایش شیعی شاعر که خاستگاه شناختی اوست، این اسامی در سراسر اشعار او جریان دارند:

در وی که هیچ دیده ندیدست ناپسند آخر چرا فرشته ز شیطان فروتر است
(همان: ۳۴۷)

نمونه‌های دیگر در اسامی جهنم و بهشت (همان: ۲۵۶)، حضرت محمد (ص) و صهیب^۱ (همان: ۳۲۰)، دوزخ و جنت‌المأوا (همان: ۳۳۱)، قارون و گدا (همان: ۳۳۲)، فرعون و موسی (همان: ۳۴۷)، دیو و فرشته (همان: ۳۹۰)، چشمه‌ی کوثر و حریق (همان: ۴۴۹) و... قابل مشاهده است.

۴. ۱. ۴. یکی دیگر از تضادهای برجسته‌ی اسامی ابن‌یمین درباره‌ی «پرهیز از ظاهرپرستی» است که یکی از مفاهیم مرکزی قطعات او به‌شمار می‌آید:

گیرم که مار چوبه کند تن به شکل مار کو زهر بهر دشمن و کو مُهره بهر دوست؟
(همان: ۳۴۲)

نمونه‌های دیگر این تضاد در صفحه‌های ۳۳۵، ۳۴۲، ۴۰۸، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶ و... دیده می‌شود.

۴. ۱. ۵. از تضادهای برجسته‌ی دیگر ابن‌یمین، اسامی دو حوزه‌ی «بخشش و حساست» است. فقدان کرم و بخشش، موضوعی است که از اصلی‌ترین ضعف‌ها و معایب روزگار شاعر به‌شمار می‌رود:

جمع تنها نه ضنّتی باشد گر که تفریق باشدش ز قفا
(همان: ۳۲۰)

نمونه‌های دیگر این تضاد در صفحه‌های ۳۱۹، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲ و... دیده می‌شود.

۴. ۱. ۶. ابن‌یمین از گفته‌های بزرگان و اقوال عارفان و ضرب‌المثل‌هایی که در آن زمان رواج داشته‌اند و همچنین از سنن ادبی در جهت توضیح و تشریح اندیشه، آموزش اخلاق و آگاهی‌رسانی و اثبات دعاوی خویش استفاده می‌کند. در این نمونه‌ها کاربرد اسامی متضاد مشهود است:

اگرچه از آهو بود پشگ و مشک ولی پشگ چون مشک نارد بها
(همان: ۳۱۵)

گفت بگذر ز آن و این ساده‌دلی‌ها ترک گیر زان که نتوان یافت بی خار گل و بی مار گنج
(همان: ۳۳۰)

نمونه‌های دیگر این نوع تقابل در صفحه‌های ۳۲۲، ۳۲۸، ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۲۴، ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۴ و... قابل مشاهده است.

۱۶۰ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۱، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۸ (پیاپی ۴۲)

۴. ۱. ۷. کاربرد برجسته‌ی دیگر اسامی متضاد در حوزه‌ی «عقل و هنر» است؛ زیرا عقل و خرد در نزد ابن‌یمین بسیار ارزشمند است و او را می‌توان «ستایشگر عقل» و «شاعر خردگرا» نامید:

غلط است آنکه می‌کند نادان ناپسند آید آن بر داننا
(همان: ۳۲۰)

از نمونه‌های دیگر این نوع تضاد در صفحه‌های ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۵۸، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۱۴، ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۹ و... دیده می‌شود.

۴. ۱. ۸. از جلوه‌های مهم تضادگویی در قطعه‌های ابن‌یمین، کاربرد «عناصر اربعه» است. به‌نظر می‌رسد که ابن‌یمین در قطعه‌های خود، به عناصر آب و خاک به جهت نقش بسزای آن‌ها در آبادانی و رونق کار و زندگی کشاورزان، نگرشی مثبت دارد؛ اما به عناصر باد و آتش به دلیل ایجاد خسارت‌ها و تلفات به روستاییان و کشاورزان نگرشی منفی و نکوهیده دارد:

سر سبک چون باد و عالم‌سوز چون آتش مباش
همچو آب و خاک لطف و بردباری خوش‌ترست
(همان: ۳۴۳)

نمونه‌های دیگر این نوع تضاد در صفحه‌های ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۳۵ و... دیده می‌شود.

۴. ۲. تضاد صفت‌ها
بعد از تضاد در بخش اسامی، بیشترین بسامد و تکرار متعلق به تضاد در صفات است که در خدمت بیان اندیشه‌های مرکزی و محوری شاعرند؛ از جمله:
۴. ۲. ۱. مهم‌ترین تضاد صفت در قطعه‌های ابن‌یمین، درباره‌ی مفهوم «ناپایداری دنیا» است؛ سختی روزگار شاعر و واژگونی هنجارهای جامعه سبب کاربرد چنین صفاتی شده است:

عمر باقی جوی یعنی نام نیک ابن‌یمین کاین دو روزه عمر فانی مستعاری بیش نیست
(همان: ۳۳۲)

در رابطه با این درون‌مایه، دو صفت «بد و نیک» پربسامد هستند:

کز کار نیک و بد نشود شاد و نی دژم داند که هر چه هست به حکم خدای اوست
(همان: ۳۲۹)

نمونه‌های دیگر این نوع تقابل صفت‌ها در صفحه‌های ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۹۶، ۳۹۹،
۴۱۰، ۴۱۸، ۴۲۹، ۴۴۳ و... دیده می‌شود.

۴. ۲. ۲. دومین تضاد پربسامد صفات، دو صفت «پیر و جوان» و مشتقات آن است
که به صورت مجازی در ارتباط با واژگان «رأی و بخت» به کار می‌روند؛ واژگانی که
مرتبط با دو موضوع «تقدیرگرایی و خردگرایی» ابن‌یمین هستند؛ چنانکه کارآزمودگی را
به عقل، و قدرت و تکاپو را به بخت منسوب می‌دارد:

رأی پیرت گرچه باشد یاور اندر کارها لیک چون بخت جوانت در جهان یاری نخواست
(همان: ۳۴۶)

نمونه‌های دیگر کاربرد این دو صفت به صورت مجازی در صفحه‌های ۳۴۶، ۳۴۷،
۳۵۹، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۳۰ و... دیده می‌شود.

از دیگر صفت‌های به‌کاررفته در شعر ابن‌یمین که در بیان اندیشه‌های مسلط بر ذهن او
نقش بسزایی دارند، عبارت‌اند از: بی‌قرار و باقرار (همان: ۳۱۴)، خطا و صواب
(همان: ۳۲۹)، دولت و نکبت (همان: ۳۳۳)، نفیس و خسیس (همان: ۳۳۷)، حلال و حرام
(همان: ۳۴۹)، تیره و روشن (همان: ۳۴۷)، خوش و ناخوش (همان: ۳۲۶)، کهن و نو
(همان: ۳۲۲)، راد و ممسک (همان: ۳۲۴)، بلند و پست (همان: ۳۲۶)، سرد و گرم
(همان: ۳۳۰)، خوب و زشت (همان: ۳۳۹)، گویا و خاموش (همان: ۳۳۷)، زیرک و کودن
(همان: ۳۴۷)، خام و پخته (همان: ۴۱۹).

۴. ۳. تضاد فعل‌ها

از برجسته‌ترین فعل‌ها، افعالی است که بیانگر تحول‌پذیری و فناپذیری امور دنیایی به
ویژه امور اجتماعی و اخلاقی است:

درین سرا و درین صفه و درین مسند بسی امیر نشست و وزیر ازو برخاست
(همان: ۳۳۷)

ای‌پسر در ضبط آنچه هست جهدی مینمای تا ز هر چ آن نیست اندوهی نباید خوردنت
(همان: ۳۲۵)

نمونه‌های این‌گونه افعال، به‌ویژه «هست و نیست» و «نشست و برخاست» در صفحه‌های ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۴۱، ۴۰۰، ۴۲۰، ۴۲۴ و... دیده می‌شود.

افعال متضاد دیگری همچون: بگذارد و نگذارد (همان:۳۱۶)، تاب آورد و تاب نآورد (همان:۳۲۲)، بد کنی و نیکی کنی (همان:۳۲۷)، بگشاد و بیست (همان:۳۳۰)، افزایش و کاهش (همان:۳۳۲)، دهد و ندهد (همان:۳۲۵)، دارند و ندارند (همان:۵۰۹)، برکشید و سرنگون کرد (همان:۳۳۸) از جمله افعال تأثیرگذار در بیان مفاهیم و درون‌مایه‌های محوری ابن‌یمین به‌ویژه واژگونی و ناپایداری زمانه هستند.

در زیر بسامدی از اسامی و صفات و افعال متضاد به‌کاررفته در ۱۵۰ قطعه‌ی ابن‌یمین آورده شده است تا درک بهتری از این صنعت و ذهنیت شاعر حاصل شود.

نوع کلمه	تعداد	بسامد
اسم	۱۳۰	٪ ۵۴/۶
صفت	۶۳	٪ ۲۶/۴
فعل	۴۵	٪ ۱۸/۹
جمع	۲۳۸	٪ ۱۰۰

۵. نتیجه‌گیری

براساس آنچه گفته شد، «تضاد» از پربسامدترین عناصر فکری و زبانی قطعات ابن‌یمین است و تناقض‌گویی و تضادگونگی وجودی از نگرش‌ها و دیدگاه‌های مسلط بر قطعات ابن‌یمین به‌شمار می‌رود که در مفاهیمی همچون دنیاطلبی و دنیاگریزی، می‌گساری و حرمت شراب و شراب‌نوشی، مدحیات، اعتقاد به تأثیر عمل و اختیار و نفی آن، نگاه متضاد به مقام و ارزش هنر و شاعری، بدگویی و نفی و مذمت آن، دوگانگی در توصیف معارضان بازتاب یافته است و ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی میان کاربرد صنعت تضاد با اندیشه‌های مرکزی شاعر وجود دارد؛ ضمن آنکه در سطح ادبی قطعات ابن‌یمین، تضاد برجستگی خاصی دارد و در میان انواع کلمه، تضاد در اسم، صفت و فعل بیشترین بسامد و تکرار را دارد. نکته‌ی مهم این است که عوامل اصلی بروز تضاد در اندیشه و گفتار ابن‌یمین عمدتاً مربوط به مسائل اجتماعی و سیاسی هستند؛ زیرا از یک‌سو دگرگونی در ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای اجتماعی و از طرفی، وجود

جریان‌های سیاسی متعدد حاکم بر جامعه سبب برهم‌زدن توازن مرامی و فکری شاعر شده است و در مراحل بعدی بی‌ثباتی شخصیتی، التزام نیم‌بند شاعر به عقاید مذهبی و تقابل وضعیت اقتصادی (تنگدستی) و جایگاه فرهنگی شاعر (فاضل و شاعربودن) سبب بروز چنین تضادنگری‌ها و تضادگویی‌ها شده است.

یادداشت

۱. صهیب‌بن سنان (از هم‌پیمانان بنی‌تیم)، از نخستین کسانی است که به پیامبر اسلام ایمان آورد (رک. میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۲۰). ابن‌یمین در قطعه‌ای خطاب به ممدوح می‌گوید: «تا نشستی چون محمد بر سریر سروری / من به پا استاده‌ام در بندگی همچون صهیب» (ابن‌یمین، بی‌تا: ۳۲۰) که تضاد میان سروری حضرت محمد(ص) با بندگی صهیب وجود دارد.

منابع

- قرآن کریم. (۱۳۸۳). ترجمه‌ی مهدی الهی‌قمشه‌ای، قم: مؤسسه‌ی الهادی.
- ابن‌یمین فریومدی. (بی‌تا). *دیوان اشعار*. به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی‌راد، تهران: کتابخانه‌ی سنایی.
- بهشتی، احمد و فارسی‌نژاد، علیرضا. (۱۳۹۰). «فخر رازی بر سر دو راهی جبر و اختیار». *اندیشه دینی دانشگاه شیراز*، پیاپی ۴۱، صص ۱۹-۴۸.
- توحیدیان، رجب. (۱۳۸۸). «تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی». *اندیشه‌های ادبی، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۲*، صص ۸۷-۱۱۵.
- توحیدیان، رجب و نصرتی، عبدالله. (۱۳۹۱). «تضاد معانی و مضامین و تناقض‌گویی در شعر کلیم کاشانی». *سیک‌شناسی نظم نثر فارسی (بهار ادب)*، سال ۵، شماره‌ی ۴ (پیاپی ۱۸)، صص ۵۷-۷۲.
- چهری، طاهره و همکاران. (۱۳۹۲). «تحلیل تقابل‌ها و تضادهای واژگانی در شعر سنایی». *پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)*، سال ۷، شماره‌ی ۲ (پیاپی ۲۵)، صص ۱۴۱-۱۵۸.
- حصارکی، محمدرضا و گذشتی، محمدعلی. (۱۳۹۰). «بازتاب تضاد در مثنوی». *فصلنامه‌ی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج*، سال ۳، شماره‌ی ۶، صص ۱۰۴-۱۲۵.

۱۶۴ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۱، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۸ (پیاپی ۴۲)

خانلری، پرویز. (۱۳۴۷). «مجموعه مقالات ششصدمین سال درگذشت ابن‌یمین».

سخن، دوره‌ی ۱۸، شماره‌ی ۱، صص ۱-۳.

ریپکا، یان. (۱۳۸۳). تاریخ ادبیات ایران. ج ۱، ترجمه‌ی ابوالقاسم سرّی، تهران: سخن.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). زمینه‌ی اجتماعی شعر فارسی. تهران: اختران و نشر زمانه.

صفوی، کورش. (۱۳۸۳). درآمدی بر معنی‌شناسی. تهران: سوره‌ی مهر.

طغیانی، اسحاق. (۱۳۸۵). تفکر شیعه و شعر دوره‌ی صفوی. اصفهان: دانشگاه اصفهان.

مجتبایی، فتح‌الله. (۱۳۶۷). دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. ج ۵، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

میرخواند، محمدبن‌خاوندشاه. (۱۳۸۰). روضه‌الصفاء. تلخیص عباس زریاب‌خویی، تهران: علمی.

نادری‌پیکر، مرتضی و وحیدیان‌کامیار، تقی. (۱۳۹۵). «شگردهای خاص سعدی در دو صنعت بدیعی تضاد و متناقض‌نما». سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال

۹، شماره‌ی ۱ (پیاپی ۳۱)، صص ۹۷-۱۱۳.

نبیان، پروین. (۱۳۸۸). «تحریری نو بر مفهوم جبر و اختیار از نظر شیعه»، شیعه‌شناسی، سال ۷، شماره‌ی ۲۶، صص ۲۰۱-۲۳۰.

نصرتی، عبدالله. (۱۳۸۰). مجموعه مقالات کنگره‌ی بزرگداشت ابن‌یمین فریومدی. به اهتمام اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان سمنان، سمنان: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی